

برقده‌های ناامیدی

امیل چـوران

مترجم: سپیده کـوتی

سام‌ؤخره‌ای ارسـوران سـانتاگ



فهرست

۹	پیش گفتار مترجم
۱۵	تعرلی بودن ..
۲۰	چقدر همه چیز دور است
۲۲	بحواستن رندگی
۲۵	اشتیاق به پوچی
۳۱	جهان و من
۳۴	فرسودگی و رنج
۳۷	نامیدی و گروتسک
۴۰	پیش آگاهی ار حنون
۴۴	مرگ
۵۵	سوداردگی

۱۱۵	حادو و میرایی	۶۲	هیچ‌چیر مهم بیست
۱۱۷	شادی ناورناپدیر	۶۴	حلسه
۱۱۹	ابهام ریح	۶۷	چهایی که در آن هیچ‌چیر حل نمی‌شود
۱۲۱	همه‌اش عمار است	۷۰	تصاد و اهرم گسیختگی
۱۲۳	اشتیاق همچون شکلی از عشق	۷۲	اندوه
۱۲۹	بور و طلمت	۷۶	نارصایتی محص
۱۳۱	عرلت‌گریبی	۷۸	عسل آتش
۱۳۵	موهت بی‌حوایی	۸۰	فروپاشی
۱۳۷	استحاله عشق	۸۲	واقعیت تن
۱۳۹	اسان، حیوان دچار بی‌حوایی	۸۴	نمی‌دام
۱۴۱	حقیقت، عجب واژه‌ای!	۸۶	تنهایی فردی و کیهانی
۱۴۳	افسون شعله‌ها	۸۸	آحرالرمان
۱۴۴	حکمت پوشالی	۹۰	انحصار ریح
۱۴۵	نارگشت به آشوب	۹۵	تعزل محصر
۱۴۷	کنایه و خودکنایگی	۹۸	معای وقار
۱۴۹	فقر	۱۰۲	پوچی شفقت
۱۵۲	پروار ار صلیب	۱۰۴	حاودانگی و اخلاق
۱۵۶	آیین بی‌بهایت	۱۰۷	لحظه و حاودانگی
۱۶۰	تحول انتدال	۱۱۰	تاریخ و حاودانگی
۱۶۲	نار گران اندوه	۱۱۳	دیگر اسان سودن

۱۶۳	حفت در نتیجه کار
۱۶۶	ادراک فرحامها
۱۶۹	مسلک اهریمی ریح
۱۷۴	حیوان باوقعه
۱۷۵	حقیقت ناممکن
۱۷۶	سوژه گی
۱۷۷	گونه آدمی
۱۷۸	عشق در یک کلام
۱۷۹	هیچ چیز مهم نیست
۱۸۱	سرچشمه پلیدی
۱۸۳	شعده ریایی
۱۸۵	بی ثاتی اسان
۱۸۹	تسلیم
۱۹۱	رو در روی سکوت
۱۹۳	بدل و فون او
۱۹۵	مهملات
۱۹۷	مؤخره اندیشیدن علیه حویشتن

تغزلی بون

چرا نمی‌توانیم در خود فروسته نماییم؟ چرا در تلاش برای انرار مضمون‌ها و معاهای اررشمند درونمان، شکل‌ها و بیان‌ها را ریر و رو می‌کسیم؟ تلاشی بیهوده برای به‌سامان کردن آنچه ناگیرر حریابی آشفته و سرکش است سارنده‌تر بود اگر به‌سادگی در برارر سیالیت درون خود دست ار مقاومت می‌کشیدیم و، بی‌قصدی بر عییت‌آفرینی، صمیمانه و دلخوش در براع و کشمکش‌های درویی‌مان عرق می‌شدیم؟ آن‌گاه رشد تجربه‌ معوی را ار درون به‌کمال و ناشور و شدتی سرشارتر لمس می‌کردیم انواع بیش‌ها درهم می‌آمیخت و در علیابی رایده شکوفا می‌شد. حالتی ار فعلیت و شاط معوی راده می‌شد، همچون برحاستس موحی یا درگرفتن نعمه‌ای لریربودن ار حویش، به‌به‌مثانه خودپسندی، بلکه سرشارشدن، ربحور ار حس بی‌کرانگی درویی، یعنی چنان به‌عایت ریستس که گویا ار شدت

است، کمیت آشکار علیانات روحی فرد که مهاربایدیر است و همواره محتاج بیان شدن تعزلی بودن یعنی نتوانی در خود فروسته نمایی هرچه بیار به صورت سدی بیرونی بیشتر باشد، شاعرانگی درونی‌تر، ژرف‌تر و چگال‌تر است چرا اسان عاشق و مبتلا تعزلی است؟ زیرا این حالات، با وجود سرشت و سمت و سوی متفاوتشان، از ژرف‌ترین و شخصی‌ترین بخش وجود ما، از مرکز سیادین دهیيات، سرچشمه می‌گیرند، انگار که از منطقه‌ای تشعشع‌زده اسان آن‌گاه تعزلی می‌شود که بص ردگی‌اش با صرب‌آهنگی ذاتی می‌تپد و این تجربه‌ای است چنان مهیب که کل معنای شخصیت او را از نو ترکیب می‌کند سپس، آنچه در ما یگانه و ویژه است به‌گونه‌ای چنان بیانگر عیبیت می‌یابد که فرد را به ساحتی کیهانی برمی‌کشد. عمیق‌ترین تجربه‌های دهی عام‌ترین آنها بیر هست، چراکه اسان از دریچه آنها به سرچشمه هستی می‌رسد درونگرایی حقیقی به جامعیتی می‌انجامد که دور از دسترس در حاشیه‌مادگان است به‌تعبیری متدل، جامعیت پدیده‌ای واسته به گسترش کمی است، نه محتوایی با عنای کیفی چنین تعبیری تعزل را پدیده‌ای حاشیه‌ای و پست می‌داند، حاصل بی‌ثباتی روحی، بی‌توجه به آنکه منابع تعزلی ذهن‌گرایی تا چه اندازه عمیق و سرریده‌اند بعضی تنها در لحظات بحرانی ردگی‌شان تعزلی می‌شوند، بعضی تنها در لحظات احتصار، وقتی تمام گذشته‌شان ناگهان در برابرشان طاهر می‌شود و با بیرونی

رندگی حواهی مرد چنین حسی چنان نایاب و غریب است که با نعره‌ها به‌سر می‌شود می‌پندارم از شدت رندگی حواهم مرد و از خود می‌پرسم حسست و حوی توصیحی برای آن چه معنایی دارد؟ وقتی تمام گذشته معنویات با اصطرائی متعالی بر درونت لرزه می‌افکند، وقتی احساس حصولی محص تجربه‌های مدفون را به رستاحیر فرامی‌خواند و توارن طبیعی رندگی را گم می‌کند، آن‌گاه در اوج رندگی، مرگ عافلگیرت می‌کند، اما بی‌وحشتی که معمولاً هم‌نشین آن است حسی است شبیه آنچه دل‌دادگان در اوج حوشحیتی تجربه می‌کند، آن رمان که عمیق، اما گذرا، بیماکِ مرگ دیگری می‌شود، یا دلشوره حیانتی قریب بر عشق بوپایشان چشم می‌دراند انگشت‌شمارید کسائی که چنین تجربه‌ای را تا پایان تاب می‌آورند در فروحوردن آنچه بیارمند عیبیت یافتن است، در محسوس کردن بیروهای انفحاری حظری حدی بهفته است زیرا الحطه‌ای فرامی‌رسد که نمی‌توان چنین قدرت نفس‌گیری را مهار کرد و در پی آن، سقوط، نهایت لبریرشدن است هستند تجربه‌ها و دل‌مشعولی‌هایی که نمی‌توان تانشان آورد رستگاری در اعتراف آنهاست اگر تجربه محوف مرگ در آگاهی محفوط نماند، بیروبی ویرانگر می‌شود وقتی از مرگ می‌گوییم، بخشی از خود را نجات می‌دهیم، اما هم‌رمان چیری از خود واقعی‌مان می‌میرد، چراکه واقعیت معنایی عیبیت یافته، در آگاهی، رنگ می‌نارد از این‌رو، تعزل ثمره گستراندن دهیيات